



گفت و گو با مصطفی مستور - نویسنده و مترجم

بپی دردی

مشکل اصلی داستان نویسان ما



محسن فرجی
بخش اول

***آقای مستور، فکر می‌کنم بد نیست که بحث را با نویسندگان جوان شروع کنیم. چرا داستان‌نویسان این نسل، پیر هستند؟ یعنی اکثر آنها در آستانه سی‌سالگی‌اند، ولی یک کتاب لاغر بیشتر ندارند یا حتی همان یک کتاب را هم ندارند و به چاپ چند داستان در مطبوعات بسنده کرده‌اند. به عبارتی، به نظرمی‌رسد که آنها به همین مخلوقات ادبی اندکشان قناعت دارند و دچار بازتنسنگی و پیری پیش از موعد شده‌اند.**

- نسل جوانی که به نسل سوم موسوم شده است، ویژگی‌های بیشتر ندارد یا حتی همان یک کتاب خیلی با ارزش هستند. یعنی جهت‌گیری و ویژگی‌ها، جهت‌گیری مثبتی است. من فکر می‌کنم در طول تاریخ فرهنگ ما هیچ وقت به لحاظ کمی و کیفی با چنین گروه فرهیخته و دانا و جست‌وجوگری روبه‌رو نبوده‌ایم.

من به نسلی که امروز در تکاپوی فرهنگ و هنر و ادبیات است اعتقاد عجیب و عمیقی دارم. به این دلیل که از دل همین نسل، نویسندگان دهه هفتاد ظهور کردند و من پیشاپیش آینده خوبی را برای داستان نویسی ایران در دهه ۸۰ می‌بینم. چرا؟

- عامل اصلی اش همین نسل پرشور و فرهیخته است. من تصور نمی‌کنم در هیچ دوره‌ای از تاریخ معاصر ما جوان‌هایی که علاقه‌مند به ادبیات باشند، به اندازه نسلی که ما امروز با آنها روبه‌رو هستیم، اهل مطالعه و دانستن بوده باشند. *پس چرا تبلور و تجلی این شور و فرهختگی و مطالعه را کمتر می‌بینیم و نویسندگان این نسل، همچنان در همان یک کتاب در جامی‌زند؟

- بخشی از این مسئله به مشکلات تاریخی ما برمی‌گردد یعنی مشکل اصلی این نیست، بلکه دلایلی دارد که از حوزه ادبیات خارج است؛ بخشی از آن به مشکلات

درآمد:
«مصطفی مستور» نگاه‌های نافذ و عمیقی دارد. وقتی صحبت می‌کند، این احساس را در طرف مقابلش به وجود می‌آورد که آن نگاه‌ها به جای دیگری خیره‌است؛ انگار چشم به دنیایی خیالی دوخته است که دیگری را توان ورود به آن نیست. اما لب به پاسخ که می‌گشاید، جملاتی شمرده، دقیق و حساب‌شده را به زبان می‌آورد تا ثابت کند که طرفش را جدی گرفته است.

این نویسنده و مترجم اهوازی، هم‌اینک در آستانه چهل‌سالگی و هنوز به دور از هیاهوهای پایتخت، در زادگاهش زندگی می‌کند. او در رشته مهندسی عمران، از دانشگاه شهر خودش فارغ‌التحصیل شده و اکنون دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی است، باز هم در دانشگاه اهواز. اولین داستان چاپ‌شده او «دو چشم‌خانه خیس» است که به سال ۱۳۶۹ و ماهنامه «کیان» برمی‌گردد. نخستین کتاب او مجموعه داستان «عشق

می‌گیرد، بذری است که به گمان من، ۷-۸ سال دیگر ثمر خواهد داد. نمونه‌اش سیل عظیم ویلاگ‌هایی است که می‌بینید و واقعاً هر کدام از اینها را که مطالعه می‌کنید، می‌بینید پشت هر کدامشان یک نویسنده خوش‌آبته نهفته است. *نویسندگان بزرگی در جهان وجود دارند که در همین فضای سیاست‌زده و به قول شما بارش اطلاعاتی نفس‌کشیده‌اند و کار کرده‌اند، اما توانسته‌اند جزو چهره‌های مطرح ادبیات باشند. به همین دلیل باید مشکلات و موانع دیگری هم برسر راه ادبیات ما وجود داشته باشد.

- بله. آفت دیگری که ادبیات ما را تهدید می‌کند و مشکلی است که

می‌شود گفت در کل فرهنگ هنر ما وجود دارد، مسئله بی‌دردی است؛ مسئله آن «اتفاق بزرگ» که در درون آدم‌ها رخ نمی‌دهد. تا وقتی که در روح انسان، آن اتفاق بزرگ روی می‌کند، هیچ وقت انتظار نداشته باشید که اثر بزرگی هم خلق شود. من همیشه گفته‌ام که نوشتن، به هیچ‌عنوان، کار لذت‌بخشی نیست و بسیار تجربه طاقت‌فرسا و تلخ و سختی است. دست‌کم تجربه من، این را می‌گوید. گرچه محصولش ممکن است بسیار شیرین باشد، ولی نویسنده در حین نوشتن، اگر اصیل باشد و تجربه‌های عمیق و بزرگ خود را بنویسد، نویسنده‌ای که کار بسیار فرساینده‌ای خواهد شد تا روحی مچاله نشود و به شدت

تحت فشار قرار نگیرد، مطلقاً نمی‌تواند روح مخاطب خودش را تسخیر کند. به گذشته هم که نگاه می‌کنیم، همین‌طور است. وقتی که شما شعرهای سپهری را می‌خوانید، می‌بینید که این شعرها در سطح نیستند و در روح، اتفاق افتاده‌اند. یعنی خود سپهری آن اتفاق بزرگ را در خودش به وجود آورده و هضم کرده و بعد تبدیل شده است به این شعرهایی که می‌بینیم. اما اغلب نویسندگان ما، حتی اگر کارهایشان بزرگ باشد، می‌بینیم که خودشان آدم‌های کوچکی هستند. تا وقتی که این پارادوکس بین فعل نویسنده و خود او وجود دارد، در برهمان پاشنه خواهد چرخید. طبیعی است که نویسنده باید از اثرش بزرگتر باشد.

***آقای مستور، من ابتدا نکته‌ای را در حاشیه بگویم که شما از نویسندگان جوان به عنوان نسل سوم نام بردید که به اعتقاد ما نسل پنجم هستند، ولی چون فعلاً این نسل بنده‌ی‌ها موضوع بحث ما نیست، به صحبت خودمان می‌پردازیم. شما گفتید که یکی از آفت‌های پیش‌رو برسرای داستان‌نویسان نسل امروز، سیاست‌زدگی و فضای پررنگ سیاسی است. اگر این گونه‌است پس چرا اکثر نویسندگان نسل ما، برخلاف نویسندگان نسل‌های قبل و برخلاف بسیاری از نویسندگان بزرگ جهان، دارای اندیشه و جهان‌بینی سیاسی نیستند؟**

- باید سیاست را از دو منظر نگاه کرد. یکی منظر علمی است. یعنی ما با علم سیاست، کارکردهای مدنی و رفتارهای سیاسی معقول روبه‌رو هستیم که طبیعتاً از دل آنها، همان چیزی که شما گفتید، درمی‌آید. اما ما بیشتر با هیاهوی سیاسی روبه‌رو هستیم. ما گاهی اوقات مقاله‌ای سیاسی می‌خوانیم که در ابتدایش یک حرف می‌زند و در انتهای همان مقاله، خودش را نقض می‌کند! البته این چیزی که من از آن به عنوان آفت سیاسی نام بردم، به معنای نفی مقوله سیاست نیست. اتفاقاً بزرگترین تأثیرگذاری‌ها در حوزه سیاست اتفاق می‌افتد. ما داستان‌نویسان خیلی که زحمت می‌کشیم، می‌توانیم بر چند نفر تأثیرگذاریم، ولی اگر یک تصمیم درست سیاسی در سطح کلان جامعه گرفته شود، خیرش به کل جامعه می‌رسد. آن چیزی که ما نگران‌ش هستیم، هیاهوهای سیاسی است که واقعاً مسائل انسانی در گردوغبار آن گم شده است. اگر وجه منطقی و معقول سیاست وجود داشت، از دلش نگاه و جهان‌بینی درست سیاسی هم بیرون می‌آمد.

***شما گفتید که در اواخر دهه ۸۰ ادبیات ما دچار تحولی می‌شود و شاهد آثار درخشانی خواهیم بود. با توجه به این که از سیاست‌زدگی به**

عنوان رودی‌هایی برای یک نویسنده هستند. آنچه که خارج می‌شود و شکل یک اثر را به خود می‌گیرد، عصاره‌ای است از همه اینها. ظاهراً هم هیچ ربطی به آنها ندارد. اصولاً فرآیند خلق یک اثر هنری آنچنان پیچیده است که من مثالی برایش می‌آورم؛ یک درخت از نور خورشید و هوا و کود استفاده می‌کند و محصولش میوه است. این میوه هیچ ربطی به تک‌تک آن مواد ندارد، ولی محصول آنهاست و هر کدامشان را که قطع کنی، میوه به بار نمی‌آید. بنابراین، ورودی نویسنده باز است و ما نمی‌توانیم بگوییم نویسنده نباید مسائل سیاسی، اقتصادی یا روان‌شناسی و فلسفی بداند. نویسنده به همه اینها نیاز دارد، ولی مهم این است که اینها در درک فرآیند پیچیده، در درون نویسنده هضم و جذب بشوند و بعد به صورت یک اثر هنری تبلور بیابند.

عنوان ورودی‌هایی برای یک نویسنده هستند. آنچه که خارج می‌شود و شکل یک اثر را به خود می‌گیرد، عصاره‌ای است از همه اینها. ظاهراً هم هیچ ربطی به آنها ندارد. اصولاً فرآیند خلق یک اثر هنری آنچنان پیچیده است که من مثالی برایش می‌آورم؛ یک درخت از نور خورشید و هوا و کود استفاده می‌کند و محصولش میوه است. این میوه هیچ ربطی به تک‌تک آن مواد ندارد، ولی محصول آنهاست و هر کدامشان را که قطع کنی، میوه به بار نمی‌آید. بنابراین، ورودی نویسنده باز است و ما نمی‌توانیم بگوییم نویسنده نباید مسائل سیاسی، اقتصادی یا روان‌شناسی و فلسفی بداند. نویسنده به همه اینها نیاز دارد، ولی مهم این است که اینها در درک فرآیند پیچیده، در درون نویسنده هضم و جذب بشوند و بعد به صورت یک اثر هنری تبلور بیابند.

عنوان ورودی‌هایی برای یک نویسنده هستند. آنچه که خارج می‌شود و شکل یک اثر را به خود می‌گیرد، عصاره‌ای است از همه اینها. ظاهراً هم هیچ ربطی به آنها ندارد. اصولاً فرآیند خلق یک اثر هنری آنچنان پیچیده است که من مثالی برایش می‌آورم؛ یک درخت از نور خورشید و هوا و کود استفاده می‌کند و محصولش میوه است. این میوه هیچ ربطی به تک‌تک آن مواد ندارد، ولی محصول آنهاست و هر کدامشان را که قطع کنی، میوه به بار نمی‌آید. بنابراین، ورودی نویسنده باز است و ما نمی‌توانیم بگوییم نویسنده نباید مسائل سیاسی، اقتصادی یا روان‌شناسی و فلسفی بداند. نویسنده به همه اینها نیاز دارد، ولی مهم این است که اینها در درک فرآیند پیچیده، در درون نویسنده هضم و جذب بشوند و بعد به صورت یک اثر هنری تبلور بیابند.

عنوان ورودی‌هایی برای یک نویسنده هستند. آنچه که خارج می‌شود و شکل یک اثر را به خود می‌گیرد، عصاره‌ای است از همه اینها. ظاهراً هم هیچ ربطی به آنها ندارد. اصولاً فرآیند خلق یک اثر هنری آنچنان پیچیده است که من مثالی برایش می‌آورم؛ یک درخت از نور خورشید و هوا و کود استفاده می‌کند و محصولش میوه است. این میوه هیچ ربطی به تک‌تک آن مواد ندارد، ولی محصول آنهاست و هر کدامشان را که قطع کنی، میوه به بار نمی‌آید. بنابراین، ورودی نویسنده باز است و ما نمی‌توانیم بگوییم نویسنده نباید مسائل سیاسی، اقتصادی یا روان‌شناسی و فلسفی بداند. نویسنده به همه اینها نیاز دارد، ولی مهم این است که اینها در درک فرآیند پیچیده، در درون نویسنده هضم و جذب بشوند و بعد به صورت یک اثر هنری تبلور بیابند.

*اتفاق بزرگ

ابتدا

در روح نویسنده

باید بیفتد

سپس

در اثرش

*نویسنده

باید

از اثری که

خلق می‌کند

بزرگتر

باشد

آنگهی